

فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

شماره نخست - بهار ۱۳۸۸

صص ۱۳۸ - ۱۱۷

نقش نفت در حمله آمریکا به عراق

دکتر عنایت‌الله یزدانی^۱ - رضا محمودداوغلی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۹/۱۱

تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۱۲/۴

چکیده

حادثه یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ منجر به تغییر محیط نظام بین‌الملل، نوع و شکل روابط و حتی مفاهیم آن به صورت اساسی شد. این حادثه را می‌توان پایان دوره گذار در نظام بین‌الملل و سیاست خارجی آمریکا دانست. حادثه یازده سپتامبر با خلق و ایجاد دشمن جدیدی به نام تروریسم، زمینه را برای بهره‌برداری آمریکا از این دشمن برای حل مشکلات خود در نظام بین‌الملل فراهم کرد. این حادثه شرایط متفاوتی را برای دستگاه سیاست خارجی آمریکا فراهم آورد و باعث شد که آمریکا به بهانه مبارزه با تروریسم و نابودی سلاح‌های کشتار جمعی در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله کند. اما به نظر می‌رسد که در کنار این اهداف بیان شده، دستیابی به منابع غنی نفت عراق هم جزء اهداف پشت پرده جنگ آمریکا در عراق بود. به عبارتی بحران عراق ارتباط تنگاتنگی با منابع نفتی این کشور داشته و نفت یکی از اهداف مهم آمریکا در حمله به عراق بوده است. **واژه‌های اساسی:** نفت، وابستگی نفتی، سیاست خارجی آمریکا، دفاع پیشدستانه، یکجانبه‌گرایی، تروریسم.

۱. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

۲. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

مقدمه

اصرار آمریکا در اشغال عراق موجب طرح این سؤال از سوی افکار عمومی جهان شده که انگیزه و اهداف کاخ سفید از حمله به عراق چه بود؟ در طی سالهای اخیر پاسخ‌های متفاوت و دیدگاه‌های متنوعی مطرح شده است. براندازی رژیم صدام، خلع سلاح عراق، فرافکنی بحران و انحراف افکار عمومی از ضعف و ناکارآمدی دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی آمریکا در رویارویی با چالش‌های امنیتی که از درون این کشور را تهدید می‌کند، تکمیل محاصره ایران و تأمین منافع اسرائیل و تغییر جغرافیای سیاسی (ژئوپلتیک) منطقه، از اهداف و انگیزه‌هایی بوده که کارشناسان در پاسخ به سؤال علت اصرار آمریکا در هدف قرار دادن بغداد بر شمرده‌اند. علاوه بر این موارد، تلاش برای تسلط بر منابع نفتی عراق از سوی آمریکا و تلاش برای پایان دادن به حضور سنتی شرکت‌های نفتی روسی و دیگر شرکت‌های خارجی که با دولت صدام توافقاتی امضا کرده بودند و نیز تضعیف جایگاه بین‌المللی اوپک را نباید از نظر دور داشت.

این واقعیتهای پرسش‌هایی را برای هر پژوهشگری در مورد علل و ریشه‌های این رفتار سیاست خارجی آمریکا مطرح می‌کند، از قبیل: آیا این حمله در چارچوب استراتژی دفاع پیشدستانه آمریکا صورت گرفت؟ آیا این سیاست از الگوی مشخص و معینی پیروی می‌کند؟ حوادث یازدهم سپتامبر چه تأثیری در تغییر سیاست خارجی آمریکا داشته است؟ آیا وجود سلاح‌های کشتار جمعی در عراق این جنگ را پدید آورد؟ وابستگی اقتصاد آمریکا به نفت چقدر در این جنگ دخیل بود؟ آیا نفت یگانه عامل مهمی بود که در این روند نقش اصلی را بر عهده داشت؟

اگرچه تهاجم نظامی ایالات متحده به عراق را نمی‌توان معلول یکی از متغیرهای تک‌علیتی دانست و همه عوامل شاید به نوعی در مجموع باعث براندازی صدام حسین از حکومت شده‌اند، اما فرضیه این نوشتار این است که در میان کلیه متغیرهای دخیل در سیاست خارجی ایالات متحده، وابستگی این کشور به واردات نفت از مهمترین عوامل تهاجم آمریکا به عراق بوده است. به بیان دیگر موقعیت ژئواکونومیکی و ژئوپولتیکی عراق بود که باعث شد این کشور مورد تهاجم ایالات متحده قرار گیرد و متغیرهای دیگر شدت و ضعف و چگونگی تأثیرگذاری آن را تعیین می‌کنند. بنابراین با اذعان به چند متغیره و چند عاملی بودن سیاست خارجی ایالات متحده در تهاجم

نقش نفت در حمله آمریکا به عراق / ۱۱۹

نظامی به عراق یکی از عوامل مهم و تعیین کننده، دستیابی به منابع نفتی عراق در نظر گرفته می شود.

به منظور یافتن پاسخ برای سؤالات مطرح شده و آزمون این فرضیه مباحث و مطالب در پنج قسمت ارائه گردیده است. در بخش نخست تأثیر حادثه ۱۱ سپتامبر در سیاست خارجی آمریکا بررسی می شود که به تغییر ساختار نظام بین الملل منجر شد. در بخش دوم وابستگی آمریکا به نفت وارداتی تحلیل می شود. در بخش سوم به اهمیت منطقه خاورمیانه در سیاست خارجی آمریکا پرداخته می شود. در قسمت چهارم جایگاه عراق در استراتژی نفتی آمریکا از دو منظر اقتصادی و اقتصاد سیاسی بررسی خواهد شد. سرانجام در نتیجه گیری به پیامدهای وابستگی آمریکا به منابع نفتی در تعیین رفتار آینده این کشور پس از اشغال عراق اشاره می شود.

حادثه یازدهم سپتامبر: استفاده ابزاری برای دخالت در کشورهای نفت خیز

سیاست خارجی آمریکا در دهه ۱۹۹۰ به شدت متأثر از فروپاشی شوروی و آثار منفی و مثبت آن بود. واشنگتن اگرچه در جنگ سرد پیروز شده بود، اما در واقع ستاره قطبی سیاست خارجی خود یعنی وجود یک دشمن به نام کمونیسم را از دست داده بود. ستاره ای که به اقدامات آمریکا در مناطق مختلف جهان معنا و حتی مشروعیت می بخشید. از طرف دیگر تحولات نظام بین الملل دهه ۱۹۷۰ و تشدید روند جهانی شدن اقتصاد در پی فروپاشی «نظام برتون وودز» موجب افول سلطه آمریکا در اقتصاد سیاسی بین الملل شده و زمینه را برای ظهور قطب های اقتصادی نظیر اروپا و ژاپن و حتی چین فراهم کرده بود (قهرمانپور، ۱۳۸۲: ۱۴). با فروپاشی نظام دو قطبی در آغاز دهه ۱۹۹۰ و طرح همزمان نظم نوین جهانی از سوی سیاستمداران ایالات متحده، جو جدیدی بر فضای بین الملل غالب گردید. از آن زمان تا سال ۲۰۰۱ که حادثه ۱۱ سپتامبر به وقوع پیوست و نقطه عطفی در تحولات جهانی ایجاد شد، نظام نوینی جایگزین نظام دو قطبی نشد و جهان در دوره ای از گذار و انتقال به سر می برد. نظام نوین ایالات متحده نیز که بر اساس ارزش ها و ایده های آمریکایی تبیین می شد، در قالب نهادگرایی امنیتی اتحادیه های اقتصادی، عملیات مخفی و جنگ پنهانی تعقیب می گردید. دستیابی ایالات متحده آمریکا و سایر کشورها به قدرت برتر، نیاز به برتری

نسبی در عرصه‌های اقتصادی، نظامی، فرهنگی، ایدئولوژیک، اجتماعی و سیاسی را می‌طلبید. آنچه بیش از همه اهمیت داشت، برتری در عرصه اقتصاد جهانی بود. تلاش به‌منظور دستیابی و یا حفظ این برتری با توجه به تأثیرپذیری فراوان اقتصاد کشورهای فراصنعتی و صنعتی از مسأله تأمین انرژی، نتیجه‌ای جز افزایش اهمیت نفت به عنوان مهمترین حامل انرژی و در نتیجه توجه به کشورهای نفت‌خیز، نمی‌توانست داشته باشد (حایک، ۱۳۸۴: ۳۹). اما دخالت در کشورهای نفت‌خیز نیاز به بهانه‌ای داشت، تا در پناه آن کشورهای غربی بتوانند سیاست خود را به اجرا بگذارند و این بهانه را حادثه یازدهم سپتامبر برای ایالات متحده به‌وجود آورد. واقعه ۱۱ سپتامبر یک عملیات منحصر به فرد و یک شیوه جنگ جدید بود که ضربه مهلکی برای دولت آمریکا به حساب می‌آمد. تا پیش از یازده سپتامبر فقط در دو مورد آن هم در جنگ جهانی دوم، خاک این کشور مورد حمله مستقیم دشمنان قرار گرفته بود: یکی حمله به پرل هاربر در هاوایی از سوی نیروهای ژاپن که این جزایر فاصله طولانی با خاک آمریکا داشت و دیگر تیراندازی یک زیر دریایی آلمانی به سواحل کالیفرنیا. تنها در یازده سپتامبر بود که قلب آمریکا یعنی برج‌های دو قلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک و ساختمان پنتاگون در واشنگتن مورد حمله قرار گرفت و ضربه‌ای سهمناک به ابهت و اقتدار آن وارد شد (بزرگمهری، ۱۳۸۳: ۴۸). این واقعه تأثیرات منحصر به فردی در صحنه روابط بین‌الملل از خود به جای گذاشت و ساختار نظام بین‌الملل، نوع و شکل روابط، تهدیدها، اتحادها و حتی مفاهیم را به صورت اساسی تغییر داد. همچنین شکل روابط و تعامل قدرتهای بزرگ جهانی را نیز تحت تأثیر قرار داد.

این حادثه بسیاری از موانع پیش‌روی باز تولید و به تبع آن افزایش قدرت آمریکا را از میان برداشت. در حقیقت می‌توان آن را پایان دوره گذار در نظام بین‌الملل و سیاست خارجی واشنگتن دانست. حادثه ۱۱ سپتامبر با خلق و ایجاد دشمن جدیدی به نام تروریسم، زمینه را برای بهره‌برداری آمریکا از این دشمن برای حل مشکلات خود در نظام بین‌الملل فراهم کرد. اما نکته جالب توجه این بود که اگر در دوران جنگ سرد شوروی و اقرار آن به عنوان دشمن به سیاست خارجی آمریکا جهت و تحرک می‌دادند، این بار خاورمیانه این نقش را ایفا کرد. ارتباط دادن ریشه این واقعه به خاورمیانه و به‌خصوص جریان القاعده باعث افزایش اهمیت منطقه در معادلات

استراتژیک آمریکا از یک سو و فراهم شدن زمینه تغییر وضع موجود در آن از سوی دیگر شد. این در حالی بود که آمریکا در سالهای اولیه دوران پس از جنگ سرد درصدد حفظ وضع موجود در خاورمیانه بود.

در حقیقت وقایع یازده سپتامبر این موقعیت تاریخی را نصیب آمریکا ساخت که الگوهای قدرت را که بعد از سقوط کمونیسم قوام یافته بودند، مشروعیت بخشید و در پناه آن اهداف سیاست خارجی را که در بطن نظم نوین جهانی پا گرفته بودند، عملیاتی سازد. توسعه طلبی واشنگتن در خارج از قاره آمریکا شمالی که از سال ۱۸۹۸ آغاز گشت در پرتو حوادث یازده سپتامبر، امروزه در قالبی متفاوت با توجه به ماهیت متمایز ساختار نظام بین الملل، اما با توجه به منافع ملی تعریف شده به وسیله لیبرالیسم آمریکایی دنبال می شود (دهشیار، ۱۳۸۲: ۴۱). بدون تردید پارادایم ۱۱ سپتامبر، به واسطه ظهور ایالات متحده به عنوان قدرت برتر و رویکرد نوین قدرت، دارای پیامد جدیدی در نظام بین الملل بوده و به دگرگونی معانی و مفاهیم امنیت از بعد کلان آن در نگرش این کشور منجر شد (آیتی، ۱۳۸۳: ۲۹۵).

بعد از یازده سپتامبر تأمین منافع آمریکا در چارچوب مبارزه با تروریسم، از دیدگاه غربی ها مشروعیت جهانی پیدا کرده و فرصتی فراهم ساخته است تا تصمیم گیرندگان واشنگتن بیشترین بهره را از آن ببرند، چرا که شرایط حاکم و تفسیر آمریکایی، وضعیت موجود را توجیه می کند. این وقایع مانند حادثه پرل هاربر و سقوط شوروی جهان را تحت تأثیر قرار داده است. حوادث یازده سپتامبر فرصتی تاریخی را نصیب ایالات متحده ساخت تا واقعیات همیشگی را در قالب یک معادله نوین تفسیر کند و به بهانه مبارزه با تروریسم بدون مجوز شورای امنیت به کشور عراق حمله کند. همچنین این حادثه فقط می توانست بهانه ای باشد تا مقامات کاخ سفید، برنامه های از پیش تعیین شده خود را پیاده کنند. آنها چندین سال بر روی طرح حمله به عراق برنامه ریزی کرده بودند و به دنبال فرصت مناسبی برای اشغال آن می گشتند.

به طور کلی از دیدگاههای مختلفی می توان به مسأله جنگ آمریکا علیه عراق نگاه کرد. یک دیدگاه به دفاع پیشدستانه در سیاست خارجی آمریکا اشاره دارد و این جنگ را ناشی از استراتژی دفاع پیشدستانه آمریکا می داند.

در نتیجه حوادث ۱۱ سپتامبر شرایط کاملاً متفاوتی برای ایالات متحده آمریکا خصوصاً از جهت سیاست خارجی این کشور فراهم شد و دولت این کشور با استناد به به این رخداد و پیامدهای پس از آن، استراتژی دفاع پیشدستانه با منش نظامی‌گری را خط‌مشی سیاست خارجی خود قرار داد. بوش رئیس جمهور وقت آمریکا در ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ اظهار نمود: «آمریکا از عمل نظامی پیشدستانه برای مقابله با تهدیدات علیه آمریکا و متحدان محوری‌اش استفاده می‌کند.» (امینیان، ۱۳۸۵: ۱۴) دکترین جنگ پیشدستانه جورج بوش به عنوان بخشی از راهبرد امنیتی آمریکا در سند امنیت ملی مصوب سپتامبر ۲۰۰۲ این‌گونه فرمول‌بندی شد: «در حالی که آمریکا همواره می‌کوشد حمایت جامعه بین‌المللی را کسب کند، اما هراسی نداریم که در مواقع ضروری تنها عمل کنیم تا حق خود را در عمل پیشدستانه علیه تروریست‌ها و باز داشتن آنها در آسیب رساندن علیه ملت و کشورمان اجرا کنیم.» (امینیان، ۱۳۸۵: ۱۵-۱۴). این سند عنوان می‌کند که ایالات متحده نباید منتظر حمله دشمن به خاک خود باشد و سپس به مقابله برخیزد، بلکه باید فتنه را از همان زمان شکل‌گیری و قبل از اینکه به منافع آمریکا در داخل و خارج این کشور آسیبی وارد شود خاموش نماید. این دکترین نظامی در واقع به دولت واشنگتن اجازه می‌دهد تا در هر نقطه جهان علیه کشورهایی که قصد داشته باشند علیه آمریکا حمله نظامی انجام دهند از نیروهای نظامی خود استفاده کند. قبلاً دولت آمریکا به موجب قوانین بین‌المللی نمی‌توانست چنین عملیاتی را دنبال نماید، به این دلیل که ممکن بود در آینده از سوی کشوری مورد حمله قرار بگیرد و علیه آن حمله نظامی اقدام نماید. اما بوش معتقد بود که نباید منتظر شد تا دشمن علیه آمریکا حمله تروریستی انجام بدهد (پایور، ۱۳۸۲: ۷۶) و اعلام کرد که دولتهای سرکشی در نظام بین‌الملل وجود دارد که در صدد دستیابی به جنگ‌افزارهای ویژه کشتار جمعی اعم از بیولوژیک، شیمیایی یا هسته‌ای هستند. در راستای این راهبرد امنیتی، آمریکا با اهدافی چون نابودی سلاح‌های کشتار جمعی، مبارزه با تروریسم و ایجاد دموکراسی به عراق حمله کرد. می‌توان گفت که واشنگتن با این حمله در صدد فراهم کردن زمینه‌های اجرای راهبرد کلان خود در نظام بین‌الملل پس از یازدهم سپتامبر است. هدف نهایی این استراتژی تضمین یکجانبه‌گرایی یا در حالت حداقلی یکجانبه‌گرایی سلسله‌مراتبی به رهبری آمریکا در نظام بین‌الملل قرن بیست و یکم است.

ادعای بوش علیه عراق براساس دو ادعای مهم قرار داشت: اولین ادعا این بود که صدام حسین با القاعده و حمله ۱۱ سپتامبر ارتباط دارد و دوم اینکه دسترسی وی به سلاح‌های خطرناک شیمیایی، بیولوژیکی و احتمالاً هسته‌ای خطر بزرگ و فزاینده‌ای را برای خاورمیانه و خود ایالات متحده ایجاد می‌کند و البته ادعای دوم با طرح این توهم ارتباط داشت که عراق می‌تواند این سلاح‌ها را در اختیار تروریست‌ها قرار دهد.

پیروزی سریع و قاطعانه آمریکا در جنگ ۲۰۰۳ تا حدودی اعتبار بیشتری به این کشور در جنگ علیه تروریسم بخشید. هدف واقعی واشنگتن هرگز خلع سلاح عراق نبود بلکه هدف، تغییر حکومت بود. حمله ۲۰۰۳ به عراق نیاز به هیچ بهانه‌ای نداشت. این جنگ بایستی اتفاق می‌افتاد. در واقع این جنگ برای آن آغاز شد تا ظهور رسمی دولت ایالات متحده را در قالب یک امپراتوری جهانی قدرتمند نشان دهد. جنگ ۲۰۰۳ یک حمله غافلگیرانه یا بدون برنامه‌ریزی نبود، همچنین تنبیهی ویژه برای عاملان حادثه ۱۱ سپتامبر نیست بلکه نتیجه تحول بیش از شش دهه حضور آمریکا در منطقه خلیج فارس، تحولات جهانی دهه ۱۹۹۰ و به طور مشخص تر ناشی از برنامه‌ریزی یک دهه پیش‌تر از حملات سپتامبر ۲۰۰۱ بود (بای، ۱۳۸۲).

اما به نظر می‌رسد در تهاجم آمریکا به عراق در کنار اهدافی همچون خلع سلاح عراق و اجرای دفاع پیشدستانه، نقش وابستگی آمریکا به نفت وارداتی را هم باید اضافه کرد. به عبارتی بحران عراق ارتباط تنگاتنگی با منابع نفتی این کشور داشته است و نفت یکی از اهداف مهم آمریکا در حمله به عراق بوده است. جورج بوش برای اینکه جامعه جهانی، جنگ با عراق را جنگ نفت قلمداد نکند، از سخن گفتن درباره منافع نفتی این کشور خودداری کرد. اما به نظر می‌رسد که خلع سلاح عراق تنها هدف آمریکا نبوده است و واشنگتن در بحران عراق به جنگ انرژی با کرملین، پکن، اوپک و اتحادیه اروپا پرداخته است؛ چرا که نظام اقتصادی ایالات متحده آمریکا یک اقتصاد مبتنی بر انرژی است. چنین اقتصادی آمریکا را مجبور می‌سازد که در صحنه جهانی حضوری فعال داشته باشد و این اقتصاد مبتنی بر انرژی باعث شده است که آمریکا در طی دهه‌های آتی به واردات نفت وابسته باشد.

وابستگی آمریکا به نفت: گذشته، حال و آینده

وابستگی نفتی به صورت باور نکردنی هزینه‌هایی برابر با میلیاردها دلار را سالیانه بر اقتصاد کشورهای صنعتی تحمیل می‌کند. نگرانی در خصوص نبود یا کمبود منابع انرژی برای مراکز صنعتی باعث شده است که کشورهای دارنده این منابع، پس از جنگ جهانی دوم همواره هدف آماج حملات سیاسی، اقتصادی و نظامی کشورهای مصرف‌کننده صنعتی باشند. در نتیجه، هر زمانی که یکی از کشورهای دارنده این منابع، روند جهانی شدن اقتصاد و یا امنیت عرضه انرژی را به کشورهای پیشرفته صنعتی، مختل نموده و یا مانعی در این زمینه ایجاد کرده‌اند، با برخوردهای سیاسی، اقتصادی و یا نظامی روبه‌رو گردیده‌اند (بهروزی فر، ۱۳۸۱: ۲۵۴).

نتایج یک مطالعه که زیر نظر وزارت انرژی ایالات متحده انجام گرفته، تخمین زده است که هزینه وابستگی این کشور به نفت در خلال سه دهه گذشته در حدود ۴ تا ۱۵ تریلیون دلار (به دلار جاری) بوده است. در واقع، این بدان معنی است که به‌طور متوسط اقتصاد آمریکا حداقل سالانه ۱۳۵ میلیارد دلار به دلیل اتکای اقتصاد خود به نفت از دست می‌دهد. حتی اگر این رقم ۱۰ تریلیون دلار در سال باشد، پول بسیار هنگفتی است. درصد قابل توجهی از منابع تأمین‌کننده انرژی و به خصوص نفت ایالات متحده، در خارج از این کشور قرار دارد (سیف، ۱۳۸۲: ۴). از جمله هزینه‌های وابستگی به نفت، تأثیرپذیری اقتصاد آمریکا از نوسانات قیمت نفت است. نوسانات و افزایش قیمت نفت (به عنوان یک نهاد مهم تولیدی) توان تولید اقتصاد را کاهش می‌دهد.

وابستگی به نفت وارداتی باعث آسیب‌پذیری ایالات متحده در سه شوک نفتی شد. بعد از وقوع جنگ ۱۹۷۳ بین اعراب و اسرائیل به علت حمایت گسترده ایالات متحده از اسرائیل، این کشور با تحریم فروش نفت اعراب روبه‌رو شد. انقلاب اسلامی ایران باعث کاهش عرضه نفت طی سالهای ۱۹۷۹-۱۹۷۸ گردید و در نهایت یک دوره کوتاه اشغال کویت توسط عراق در سال ۱۹۹۰، باعث قطع عرضه نفت این دو کشور از بازارهای جهانی شد. علاوه بر کاهش ذخایر نفت، این سه شوک تأثیر منفی بر اقتصاد آمریکا داشت. مطالعاتی که در مورد شوکهای نفتی و آسیبهای اقتصادی صورت گرفته نشان می‌دهد که افزایش میزان بیکاری و کاهش رشد تولید ناخالص ملی از آثار برجسته این شوکها است.

اما با فرا رسیدن قرن بیست و یکم، ایالات متحده با شدیدترین کمبود نفت از زمان دو بحران عمده نفتی در دهه ۱۹۷۰ به این سو روبه‌رو شد، در این هنگام وابستگی آمریکا به نفت وارداتی به بالاترین حد خود در طول تاریخ این کشور رسیده و همچنان افزایش می‌یابد. واردات نفت ایالات متحده از حدود ۴ میلیون بشکه در روز در سال ۱۹۷۳ به بیش از ۱۰ میلیون بشکه در سال ۲۰۰۴ رسیده است. به عبارت دیگر ۶۰ درصد کل تقاضای نفت آمریکا در سال ۲۰۰۴ از واردات تأمین شده است. در دو دهه آینده نیز فاصله بین تولید و مصرف در آمریکا بیشتر خواهد شد و در حالی که مصرف‌کنندگان نفتی آمریکا افزایش می‌یابند، تولید نفت کاهش خواهد یافت و کسری موجود با واردات جبران خواهد شد. در واقع نبود توازن میان عرضه و تقاضای انرژی، اقتصاد آمریکا را دچار بحران کرده و این کشور را با کمبود جدی انرژی روبه‌رو خواهد ساخت، به نحوی که طبق پیش‌بینی وزارت انرژی آمریکا، واردات نفت ایالات متحده تا سال ۲۰۲۵ حدود ۷۰ درصد کل تقاضای داخلی این کشور را تشکیل خواهد داد. (خادم، ۱۳۸۴: ۷۹-۸۰) این در حالی است که میزان تولید نفت این کشور از منابع داخلی پیوسته کاهش می‌یابد. گذشته از منابع نفتی ایالات متحده، منابع نفتی اروپا در دریای شمال، چین، خلیج گینه و... نیز در آینده نزدیک به پایان می‌رسد، در این میان، منابع نفتی خلیج فارس جایی یگانه دارد، زیرا به لحاظ حجم بی‌همتاست به گونه‌ای که دیگر حوزه‌های نفتی در سنجش با خلیج فارس حوزه‌هایی کوچک بیش نیستند. از این‌رو هر کسی که منابع نفتی خلیج فارس را در دست داشته باشد، بر اقتصاد جهان سلطه خواهد داشت. سلطه ایالات متحده بر منابع نفتی خلیج فارس نه تنها کشورهای تولیدکننده نفت (به‌ویژه اعضای اوپک) بلکه کشورهای مصرف‌کننده نفت را نیز تهدید می‌کند. هنگامی که واشنگتن قصد خود را در حمله به عراق آشکار کرد، بیشترین مخالفت‌ها از سوی کشورهای صورت گرفت که از مصرف‌کنندگان بزرگ نفت بودند، کشورهایی چون فرانسه، آلمان، چین و... این موضع‌گیری‌ها بیش از هر چیز گویای نگرانی این کشورها از چنگ‌اندازی ایالات متحده بر منابع نفتی عراق بود (یزدانی، ۱۳۸۴: ۲۲۳).

بنابراین وابستگی اقتصادی آمریکا و همچنین آسیا و اروپا به منابع نفتی خلیج فارس در هزاره سوم افزایش خواهد یافت و تعجب‌آور نیست که تمام این قدرتها

در صدد تقویت روابط اقتصادی و استراتژیک خود با کشورهای منطقه خلیج فارس هستند و در این میان ایالات متحده نیز برای رسیدن به این هدف از ابزارهای مختلف از جمله نظامی‌گری نیز استفاده می‌کند.

امروزه کشورهای بلوک غرب به‌ویژه آمریکا، منطقه خلیج فارس را شاه‌رگ حیاتی خود می‌دانند، تا جایی که برژینسکی مشاور امنیت ملی آمریکا در زمان کارتر در کتاب *قدرت و اصول* می‌نویسد: «در آخرین گزارش سالانه کارتر به کنگره آمریکا، اساس سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس روشن شده و این سیاست از طرف جایگزین وی (ریگان) هم پذیرفته شده است. بر مبنای این سیاست امنیت آمریکا با امنیت سه منطقه حساس و استراتژیک جهان یعنی اروپای غربی، خاور دور و خاورمیانه که خلیج فارس را نیز در بر می‌گیرد پیوند خورده است.» (طلوعی، ۱۳۷۰: ۱۵۹).

بنابراین منابع نفتی در سده بیست‌ویکم ابزار مناسبی برای چانه‌زنی شمرده می‌شود. ایالات متحده یا هر کشوری که بر این منابع سلطه یابد، این توان را خواهد داشت که در روابط خود با دیگر واحدهای سیاسی از اهرم انرژی بهره‌برداری کند. اگر آمریکا سلطه خود را بر منابع نفتی تثبیت کند، در ساختار تقسیم کار اقتصاد بر پایه وابستگی متقابل جایگاه مهمی به‌دست خواهد آورد. به همین دلیل رقابت برای سلطه بر این منابع در دورانی که نفت به عنوان مهمترین ماده انرژی‌ساز مطرح شده، جریان داشته و همچنان ادامه خواهد داشت (NYE, 2000: 184). در این میان نفت خاورمیانه در دهه‌های آینده می‌تواند ارزش حیاتی برای کشورهای صنعتی و در رأس آنها ایالات متحده آمریکا داشته باشد.

اهمیت منطقه خاورمیانه برای آمریکا

به نظر می‌رسد پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، آمریکا به تنها قدرت برتر تبدیل شده و لذا قدرت مانور آن در نظام بین‌الملل و به تبع آن نظام‌های منطقه‌ای افزایش یافته است. خاورمیانه هم مستثنی از این امر نیست. در نظام تک‌قطبی بر خلاف نظام دوقطبی، کشورها و بازیگران دولتی ناگزیر از حل و فصل مسائل و مشکلات خود با تنها قطب می‌باشند (قهرمانپور، ۱۳۸۵: ۱۱۲). به نوعی می‌توان گفت که سمت‌گیری سیاست خارجی آمریکا در دوران پس از جنگ سرد را می‌توان مداخله‌گرایی تهاجمی

نامید. به این معنی که واشنگتن قبل از پایان جنگ سرد نیز به مداخله‌گرایی در امور جهانی می‌پرداخت، اما هدف اصلی آن دفاعی و مهار خطر کمونیسم بود. اما در حال حاضر این مداخله‌گرایی در صدد است همه چیز را به نحوی به آمریکا مربوط کرده و آن را بر اساس ارزش‌ها و هنجارهای جهانی مشروع جلوه دهد. (حاجی‌یوسفی، ۱۳۸۳: ۱۴۴).

از نظر آمریکایی‌ها و مخصوصاً نومحافظه‌کاران، در نظام بین‌الملل ریشه مهم‌ترین تهدیدها علیه این کشور در خاورمیانه است و لذا تا زمانی که آمریکا نتواند تغییرات جدی در این منطقه به نفع خود ایجاد کند، همچنان با این تهدیدها دست به گریبان خواهد بود. با این همه به نظر می‌رسد حداقل در ده سال آینده، آمریکا همچنان مؤثرترین بازیگر خارجی در منطقه خاورمیانه باقی خواهد ماند و سیاستها و رویکردهای آن تأثیر مهمی بر سیاستهای سایر بازیگران (چه منطقه‌ای و چه بین‌المللی) خواهد گذاشت (قهرمانپور، ۱۳۸۵: ۱۱۳)، چرا که تأثیر و نقش خاورمیانه بر صدور انرژی جهان غیرقابل انکار است، زیرا منابع عظیمی از نفت و گاز را در خود جای داده است و به‌خصوص با تشدید روزافزون نیاز به انرژی‌های فسیلی، این منطقه از اهمیت ژئواکونومیکی بسیار بالایی برخوردار گردیده است. در حال حاضر ۶۱ درصد کل ذخایر اثبات شده نفت جهان در خاورمیانه قرار دارد و متجاوز از ۴۲ درصد کل واردات نفت جهان از منطقه خاورمیانه تأمین می‌شود.

غالب برآوردها نشان‌دهنده آن است که با فرسوده شدن میدان‌های نفت در اروپا و پاره‌ای دیگر از مناطق، سهم خاورمیانه در تأمین تقاضای جهان به سرعت رو به افزایش است. طبق برآوردهای آژانس اطلاعات انرژی، سهم خاورمیانه در کل ظرفیت تولید جهان از ۲۶ درصد در سال ۲۰۰۱ به ۳۲ درصد در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. براساس این برآوردها تا سال ۲۰۲۵ متجاوز از ۴۱ درصد از کل افزایش تقاضای جهان برای نفت از خاورمیانه تأمین خواهد شد (Duane Chapman, 2006: 12).

کشف ذخایر جدید در منطقه خاورمیانه با سرعت رو به افزایش است. طی سالهای میان ۲۰۰۳-۱۹۸۳ ذخایر اثبات شده نفت در خاورمیانه ۱/۸ برابر شد، یعنی از ۳۹۷ بیلیون بشکه در سال ۱۹۸۳ به ۷۲۷ بیلیون بشکه در سال ۲۰۰۳ افزایش یافت. این امر، همراه با هزینه تولید بسیار پایین میدان‌های نفت خاورمیانه و متقابلاً هزینه تولید

بالای سایر میدان‌ها و همچنین رشد سریع تقاضا برای نفت، موجب خواهد شد تا وابستگی جهان به نفت خاورمیانه به نحو بی‌سابقه‌ای افزایش یابد (زمانی، ۱۳۸۴).

در دوران بعد از جنگ جهانی دوم به این طرف، سیاست خارجی آمریکا در منطقه خاورمیانه مبتنی بر اصول زیر بوده است:

۱. دسترسی آزاد و مطمئن به منابع نفت و گاز خلیج فارس

۲. تضمین امنیت اسرائیل

۳. کنترل نفوذ شوروی (تا قبل از فروپاشی آن)

۴. هیچ قدرت منطقه‌ای نباید قدرت بلامنزاع باشد.

شواهد و قراین نشان می‌دهند در سالهای پیش رو همچنان امنیت انتقال نفت و امنیت و بقای اسرائیل دو منفعت اساسی آمریکا و هدایت‌کننده سیاستهای آن در خاورمیانه خواهند بود. تأکید مکرر رهبران کاخ سفید بر لزوم حفظ امنیت اسرائیل به عنوان متحد اصلی ایالت متحده در منطقه و حضور گسترده نظامی آمریکا در خلیج فارس به عنوان اصلی‌ترین منبع تأمین‌کننده نفت خام جهان از دو دهه پیش، گواهی بر این مدعا است. حتی گفته می‌شود حمله به عراق در راستای سلطه بر منابع نفتی این کشور از یک‌سو و دفع تهدیدات امنیتی متوجه اسرائیل، از سوی دیگر بوده است. نقش لابی‌های یهودی در آمریکا در این حمله نیز از دلایل مهم ذکر شده است (قهرمانپور، ۱۳۸۵: ۱۱۳). در هر حال به نظر می‌رسد حمله آمریکا به عراق به بهانه وجود سلاح‌های کشتار جمعی در این کشور بی‌ارتباط با دو موضوع یاد شده نبوده است. نتیجه آنکه اگر در آینده نیز این دو منفعت اساسی آمریکا در منطقه با چالش بنیادی روبه‌رو شود، احتمال مداخله آشکار و حتی مداخله نظامی آمریکا وجود دارد.

نیاز فزاینده به منابع نفتی با توجه به جایگاهی که نفت در اقتصاد جهانی (به‌طور کلی) و به‌ویژه در اقتصاد ایالات متحده دارد، نقشی برجسته در سیاست خارجی آمریکا به‌خصوص در پیوند با خاورمیانه بازی می‌کند. جوزف نای از پژوهشگران برجسته در زمینه سیاست خارجی بیان می‌دارد: «نفت به‌عنوان مورد استثنایی در میان مواد خام، تا اندازه‌ای توجیه‌کننده جنگ ۱۹۹۱ خلیج فارس (آزادسازی کویت) و ادامه یافتن حضور گسترده دریایی آمریکا در خلیج فارس بود» (Nye, 2000: 194).

بنابراین امنیت ملی ایالات متحده در ارتباط تنگاتنگ با امنیت مناطق دارای ذخایر غنی نفتی همچون خلیج فارس است و برای دستیابی و تأمین امنیت آن از ابزارهای مختلف استفاده کرده و سیاستهای اقتصادی، انرژی، نظامی و دفاعی خود در راستای نیل به این هدف را به استمداد می‌طلبد. به نظر می‌رسد در میان کشورهای حاشیه خلیج فارس، عراق یگانه کشوری باشد که طی دهه‌های اخیر به دلیل تحریم‌های اعمال شده و سیاستهای نامناسب سردمداران این کشور، صادرات این کشور با مشکل روبه‌رو شده است و در آینده می‌تواند نقش بارزی در بازارهای جهانی نفت ایفا کند.

جایگاه عراق در استراتژی نفتی آمریکا

اگرچه جنگ ایالات متحده با عراق در ابتدا با هدف بر کنار کردن صدام از حاکمیت صورت گرفت، اما شواهد آشکار و پنهان و نیز ادامه اشغالگری آمریکا همگی دلیل بر اهمیت اهداف بیان نشده و پشت پرده واشنگتن دارد. چنین به نظر می‌رسد که حمله به عراق در چهارچوب استراتژی واشنگتن برای حل مسأله وابستگی رو به تزاید آمریکا به نفت و نیز تحت فشار قرار دادن کشورهای وابسته به نفت مانند اعضای اوپک، روسیه و سایرین داشته باشد، همچنین شواهد نشان می‌دهد که با تسلط بر نفت عراق، آمریکا می‌تواند به برتری دلار بر اقتصاد جهانی تداوم بخشد (زروندی، ۱۳۸۲: ۸).

در این مقاله مهمترین هدف آمریکا از حمله به عراق سلطه بر منابع نفتی جهان در قرن ۲۱ فرض می‌شود. این گمانه بر مفروضاتی چند بنا شده است: نخست اینکه جهان در قرن بیست و یکم همچون قرن بیستم گریزی از انرژی فسیلی ندارد و یافتن جایگزینی برای انرژی فسیلی به این زودی‌ها امکان‌پذیر نیست. دوم اینکه تسلط بر انرژی جهان و منابع آن تسلط بر جهان را به همراه خواهد داشت. سوم اینکه مهمترین منابع نفتی جهان در قرن بیست و یکم در خاورمیانه، خلیج فارس، خزر، آسیای مرکزی و قفقاز یافت می‌شود. سایر منابع در حال اتمام بوده و به پایان خود نزدیک می‌شوند. در نتیجه مفروضات بالا، تسلط بر منطقه خاورمیانه و خلیج فارس برای هر بازیگر بزرگ و ابرقدرت جهانی، امری حیاتی به حساب می‌آید و امروزه ضعیف‌ترین حلقه و اتفاقاً دومین منبع نفتی جهان عراق است. سلطه بر عراق، سلطه بر خاورمیانه و خلیج فارس را به همراه خواهد داشت و راه و پایگاهی به سوی خزر، آسیای مرکزی و قفقاز خواهد بود.

عراق با بیش از ۱۱۲ میلیارد بشکه ذخایر نفتی اثبات شده پس از عربستان در مقام دوم است. هزینه استخراج نفت در این کشور پایین است. حتی کسانی بر این باورند که به علت تحریم‌های سازمان ملل متحد پس از حمله عراق به کویت، سرمایه‌گذاری لازم برای یافتن منافع نفتی تازه در عراق انجام نشده است و چه بسا با پیدا شدن ذخایر تازه، عراق به رتبه‌ای همسنگ عربستان در زمینه منابع نفتی برسد. (اقتصاد ایران، ۱۳۸۱) با ارزیابی مجدد حوزه‌های شناخته شده از طریق روشهای پیشرفته دانش ژئوفیزیک، که در خلال بیست و پنج سال گذشته حاصل شده است، می‌توان ذخایر زیادتری را نیز تصور نمود. حتی احتمال وجود میداین جدید کشف نشده نیز (به‌ویژه در صحرای غربی) وجود دارد، که سطح ذخایر تولید عراق را ارتقا می‌بخشد. مطابق اعلام وزارت انرژی ایالات متحده کل ذخایر کشف شده و کشف نشده عراق ممکن است به دویست و بیست میلیارد بشکه نفت بالغ شود. این رقم کشور عراق را به موقعیت کشور نخست نفتی جهان، یعنی عربستان سعودی با دویست و شصت میلیارد بشکه (بزرگترین ذخایر کشف شده)، نزدیک خواهد ساخت. روی هم رفته نفت عراق به خوبی می‌تواند با عربستان سعودی رقابت کند. با این حال ذخایر عراق کمتر از ذخایر عربستان سعودی است، این دو کشور در صدر تولیدکنندگان مهم نفت قرار دارند (Mitchell, 2003: 2).

بر پایه آنچه گفته شد، عراق پشوانه مناسبی برای آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها است. کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه وقت آمریکا گفته بود: «آمریکا و بریتانیا زمانی که جنگ در عراق پایان یافت باید رهبری را در دست گیرند ... لازم است خاطر نشان کنم که عراق، تیمور شرقی، کوزوو و یا افغانستان نیست.» (نقل از یزدانی، ۱۳۸۴: ۱۶۰). نیاز فزاینده به منابع نفتی با توجه به جایی که نفت در اقتصاد جهانی (به‌طور عام) و به‌ویژه در اقتصاد ایالات متحده دارد، نقشی برجسته در سیاست خارجی آمریکا به‌ویژه در پیوند با خاورمیانه بازی می‌کند.

علاوه بر حجم ذخایر نفتی، هزینه پایین نفت در عراق نیز اهمیت زیادی دارد. برای درک بهتر موقعیت نفتی عراق کافی است توجه کنیم که ایالات متحده هم‌اکنون از ذخایر نه چندان زیاد خود (یعنی ۲۴ میلیارد بشکه) روزانه در حدود ۱۰ میلیون بشکه تولید می‌کند. به علاوه، با اینکه عراق اخیراً قادر بود ۲/۸ میلیون بشکه در روز از حدود

۱۵۰۰ تا ۱۷۰۰ حلقه چاه عملیاتی تولید کند، ایالات متحده تنها در تگزاس تولید خود را بیش از ۱۵۰۰۰۰ حلقه چاه استخراج می‌کند (سوزنچی، ۱۳۸۳). بنابراین، نفت عراق به سادگی و با هزینه بسیار پایین‌تری قابل تولید است. سهولت تولید در میدین نفتی، به عراق این فرصت را داده است که از سال ۱۹۸۰ (یعنی سال شروع جنگ عراق با ایران) تا به حال، وضعیت تولید خود را بدون داشتن بخش‌های ذخیره‌سازی و بدون بهره‌گیری از فناوری و بدون اینکه توان حفر چاه‌های جدید را داشته باشد، سرپا نگه دارد. با توجه به مطالب گفته شده عراق زمینه قرار گرفتن در جرگه چند تولیدکننده بزرگ جهان را دارد. با وجود این، برای تحقق این منظور صنعت نفت عراق نیازمند بازسازی در همه انواع خدمات فنی، تجهیزات سرمایه‌داری و زیرساخت‌ها می‌باشد. برای اینکه به اهمیت استراتژیک نفت عراق پی ببریم آن را از دو منظر اقتصادی و اقتصاد سیاسی بررسی می‌کنیم.

اهمیت استراتژیک نفت عراق از منظر اقتصادی

۱. عراق دومین ذخایر نفت جهان را در اختیار دارد. میزان ذخایر نفت عراق بالغ بر ۱۱۲ میلیارد بشکه تخمین زده می‌شود که شامل حدود ۱۱ درصد ذخایر نفت جهان است. بسیاری از کارشناسان معتقدند عراق حتی می‌تواند مجموع ذخایر نفت خود را دو برابر کرده و در حد ذخایر عربستان سعودی قرار دهد، زیرا طبق برآوردها ۹۰ درصد حوزه‌های نفتی عراق کشف نشده‌اند و تاکنون فقط ۲۰۰۰ چاه نفت در عراق حفاری و استخراج شده است. از هر ۱۰ چاهی که در عراق برای نفت حفاری می‌شود ۸ چاه به نفت می‌رسد، در حالی‌که در عربستان از هر ۱۰ چاه فقط ۵ چاه به نفت می‌رسد (سایت: www.opec.org).

کیفیت نفت عراق بالا بوده و استخراج آن بسیار ارزان است. در واقع عراق تولیدکننده ارزان‌ترین نفت خام جهان با هزینه کمتر از ۱ دلار در بشکه است. وضعیت جغرافیای سیاسی عراق نیز به شکلی است که در صورت روی کار آمدن یک دولت مورد قبول جامعه جهانی و روابط خوب با همسایگان می‌تواند نفت تولیدی خود را علاوه بر خلیج فارس از طریق خطوط لوله از کشورهای ترکیه، سوریه و اردن به طرف بازارهای مصرف ارسال دارد.

۲. براساس برآوردهای انجام شده؛ منابع نفتی آمریکای شمالی و دریای شمالی بین ۱۰ تا ۱۵ سال آینده پایان خواهد پذیرفت. این در حالی است که در سال ۲۰۲۰ میزان نیاز به انرژی در مقایسه با سال ۲۰۰۰؛ ۵۷ درصد افزایش خواهد یافت و نفت همچنان به عنوان مهمترین منبع انرژی باقی خواهد ماند. (سایت: www.opec.org)

همچنین براساس آمارهای اعلام شده، در سال‌های آتی آمریکا ناچار خواهد شد ۶۰ درصد نفت خود را از خارج تهیه کند. البته تحلیل می‌شود، آمریکا با توجه به اهمیت روزافزون نفت، درصدد تغییر جغرافیای انرژی در جهان و ایجاد امنیت استراتژی برای خود است. بنابراین مداخلات نظامی آمریکا در جهان به ویژه در منطقه خلیج فارس برای ایجاد امنیت انرژی توجیه می‌شود. بنابراین دستیابی به نفت عراق برای آمریکا اهمیت حیاتی دارد و به این کشور در ژئوپلتیک انرژی جهان موقعیت ویژه‌ای خواهد بخشید.

۳. اهمیت دیگر نفت عراق با چشم‌انداز آینده سرمایه‌گذاری‌های نفتی در این کشور ارتباط دارد. آمریکا و انگلستان تا سال ۱۹۷۲ در دو سوم تولید نفت عراق شریک بوده‌اند و در این سال با ملی شدن نفت عراق، موقعیت خود را در این کشور از دست دادند. عراق پس از ملی شدن نفت برای بهره‌برداری از منابع غنی نفتی خود با شرکت‌های روسی و فرانسوی همکاری کرد. در حال حاضر شرکت‌های نفتی آمریکا و انگلستان برای فعالیت در عراق برنامه‌های ویژه‌ای دارند. از مجموع ۵ شرکت بزرگ نفتی جهان ۴ شرکت متعلق به این دو کشور هستند. بزرگی ذخایر نفت عراق و چشم‌انداز آینده آن، شرکت‌های بزرگ نفتی آمریکا و انگلستان را برای بهره‌برداری از این منابع به تکاپو انداخته است. برخی از تحلیل‌گران معتقدند، فشارهای زیاد آمریکا و انگلستان برای ادامه تحریم‌ها علیه عراق به منظور جلوگیری از یکه‌تازی و سرمایه‌گذاری‌های کشورهای رقیب در نفت عراق بوده است. کنت در، رئیس شرکت نفتی «شورون» در سخنرانی خود در سال ۱۹۹۸ در سانفرانسیسکو اظهار داشت: «عراق ذخایر نفت و گاز بسیاری عظیمی دارد و من بسیار علاقه‌مند هستم که «شورون» به آن ذخایر دست یابد. وی همچنین از ادامه تحریم‌ها علیه عراق حمایت کرد. حمله نظامی به عراق موجب شد چهار شرکت عظیم نفتی «اکسون» و «شل» آمریکایی و «بی‌پی» و «شورون» انگلیسی برای فعالیت در عراق به فرصت‌های بزرگی دست یابند» (طباطبایی، ۱۳۸۱).

اهمیت نفت عراق از منظر اقتصاد سیاسی

۱. دلیل عمده اهمیت نفت عراق برای آمریکا از منظر اقتصاد سیاسی مورد توجه است که در دو سطح تحلیل خرد و کلان قابلیت مطالعه بیشتری دارد. اما اهمیت نفت عراق در ارتباط با اهمیت در بازارهای انرژی و راههای انتقال انرژی برای آمریکاست. آمریکا از جنگ جهانی دوم به این سو همواره در منطقه خلیج فارس همین هدف را داشته است و پس از خروج انگلستان از این منطقه نیز با اتخاذ دکترین‌های سیاست دو ستونی و کارتر سعی در ایجاد امنیت و ثبات در این منطقه داشته است. همزمان آمریکا در این منطقه حضور نظامی گسترده‌ای داشته که هم‌اکنون نیز ادامه دارد.

در این راستا آمریکا همواره سعی کرده رژیم‌هایی را که در منطقه از دید خود تهدید محسوب می‌شوند، سرکوب یا مهار کند. سرکوب دو جانبه برای مهار ایران و عراق هم به همین دلیل است.

ژنرال آنتونی زینی، فرمانده ارشد سابق آمریکا در این منطقه و نماینده ویژه این کشور در مسائل منطقه در سخنرانی خود در سال ۱۹۹۹ برابر کنگره آمریکا گفت: «منطقه خلیج فارس با آن منابع نفتی زیاد خود از دیرباز از منابع حیاتی آمریکا بوده و آمریکا باید به منابع این منطقه دسترسی آزاد داشته باشد. بر این اساس می‌توان دسترسی آزاد را به معنای کنترل سیاسی و نظامی این منابع دانست.» (عزتی، ۱۳۸۲: ۲۶) جیمز ولسی، رئیس سابق سیا نیز در مقاله خود در *وال استریت جورنال*، ضمن انتقاد شدید از وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه اظهار داشته است آنها که به جنگ با ما آمده‌اند و از ما متنفرند، قدرت خود را از نفت می‌گیرند و ما باید شمشیر آنها را بکشیم. حمله به عراق و از بین بردن رژیم صدام به عنوان یک منبع مهم تهدید برای آمریکا در منطقه و به دست گرفتن کنترل نفت عراق با آن ذخایر غنی، گام مهمی برای آمریکا در دسترسی هر چه بیشتر به منابع انرژی منطقه و ایجاد امنیت انرژی مورد نظر آمریکایی‌ها است. (همان).

۲. در چارچوب سطح تحلیل خرد باید به جغرافیای انرژی در منطقه و نقش عربستان در این زمینه توجه کرد. با وجود نقش بلامنازع و سنتی عربستان در تأمین انرژی منطقه، اثبات اینکه شهروندان عربستانی در عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر به رهبری بن‌لادن

نقش عمده‌ای داشته‌اند، باعث شده افکار عمومی آمریکا و دیدگاه بخشی از حاکمیت آمریکا نسبت به رفتارهای عربستان به شدت منفی شود.

در این راستا ادبیات ضد عربستانی در آمریکا در حال شکل‌گیری است و حتی گروهی از مشاوران پنتاگون در گزارشی خواستار برکناری حکام عربستان شده‌اند.

عربستان نیز ضمن مخالفت با حمله آمریکا به عراق اعلام کرده بود پایگاههای خود را در اختیار آمریکا قرار نخواهد داد. در این زمینه، به اعتقاد برخی از تحلیل‌گران پنتاگون در صورت ادامه اشغال عراق و روی کار آمدن یک رژیم دموکرات طرفدار آمریکا در این کشور، آمریکا خواهد توانست با استفاده از منابع غنی نفت عراق و کم کردن وابستگی به نفت عربستان این کشور را تحت فشار قرار دهد تا از حمایت تروریسم و اشاعه افکار بنیادگرایانه مذهبی دست بردارد. حتی بعضی از تحلیل‌های تندروتر اعتقاد دارند کنترل بر منابع نفتی عراق به آمریکا فرصت می‌دهد برای پایان دادن به حکومت بنیادگرای سعودی و تسلط این کشور بر چاههای نفت برنامه‌ریزی کند.

۳. دلیل دیگر اهمیت نفت عراق برای آمریکا آن است که واشنگتن از نفت عراق به‌عنوان یکی از ابزارهای چانه‌زنی برای کسب حمایت و جلب متحدان استفاده می‌کند. هر سه کشور فرانسه، روسیه و چین که از اعضای دائمی شورای امنیت بوده و مخالف حمله آمریکا به عراق هستند، شرکتهای نفتی بین‌المللی داشته و سابقه همکاری‌های گسترده با عراق دارند (طباطبایی، ۱۳۸۱).

امروزه با اعمال نفوذ آمریکا انتظار می‌رود که الگوی توسعه عراق به طور اصولی تغییر یابد و عراق هم مثل سایر کشورها برای توسعه سرمایه‌داری و مسائلی چون خصوصی‌سازی اهمیت قابل‌شود و از برقراری دموکراسی حمایت کند.

با افزایش نفوذ آمریکا در عراق راه برای ورود سرمایه آمریکایی در این کشور هموار خواهد شد و به غیر از اینکه عراق دیگر نمی‌تواند مانند گذشته از افزایش قیمت نفت حمایت کند، شرکتهای آمریکایی هم در عراق حضور فعالی خواهند داشت و از این‌رو جنگ اخیر باعث شد تا آمریکا بتواند از طریق سرمایه‌گذاری در این کشور سود کلانی برای خود در آینده نزدیک متصور شود. آمریکا از لحاظ نظامی هم در موقعیت مناسبتری قرار گرفته است، زیرا می‌تواند از عراق برای ارسال نیرو و تجهیزات نظامی به نقاط مورد نظر خود استفاده و در این کشور پایگاه نظامی تأسیس کند؛ بدین صورت

آمریکا نیاز ندارد تا حتماً از پایگاههای نظامی خود در ترکیه و یا عربستان سعودی بهره بگیرد و می‌تواند آسانتر از گذشته نیروهای نظامی خود را در نقطه‌ای از خاورمیانه مستقر نماید. (پایور، ۱۳۸۲: ۸۶).

آمریکا با دستیابی به ذخایر نفتی عراق، دیگر راه طولانی برای برپایی یک امپراتوری جهانی نفتی پیش رو نخواهد داشت، چرا که اقتصاد آمریکا با منابع وارداتی انرژی می‌چرخد. پس حافظان منافع آمریکا سعی می‌کنند با ایجاد تأسیسات و پایگاههای نظامی در اطراف نقاط نفت‌خیز این مناطق را به نوعی در کنترل خود درآورند.

آمریکا وابستگی زیادی به نفت و منابع انرژی دارد. مصرف روزانه بیش از ۲۰ میلیون بشکه نفت این کشور را بسیار آسیب‌پذیر کرده و همین‌طور دولتمردان آن را در اتخاذ سیاست مناسب در ارتباط با مسائل جهانی بسیار محتاط ساخته است و به نظر می‌رسد که عراق بهترین گزینه برای سیاستهای اقتصادی ایالات متحده در آینده‌ای نه‌چندان دور خواهد بود.

نتیجه‌گیری

هر چند حمله آمریکا به عراق به بهانه نابودی تروریسم، حذف سلاح‌های کشتار جمعی و رهانیدن مردم عراق از سلطه حکومت دیکتاتوری آغاز شد، ولی به نظر می‌رسد که یکی از عوامل مهم و اساسی در حمله به عراق ذخایر موجود نفت در عراق بوده است، چرا که عراق از بیشترین ذخایر نفتی جهان پس از کشور عربستان سعودی برخوردار است، که به آسانی و با هزینه بسیار پایین قابل استخراج هستند. این ذخایر عظیم می‌تواند تا حدودی وابستگی روزافزون ایالات متحده در سالهای آینده را تأمین کند و این امر باعث می‌شود که عراق جایگاه ویژه‌ای در استراتژی منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه داشته باشد. از سوی دیگر ایالات متحده می‌تواند با سلطه بر نفت عراق، اثرگذاری کشورهای صادرکننده نفت در بازار جهانی را کاهش دهد. در عین حال این کشور می‌تواند با بهره‌گیری از نفت عراق بر کشورهای مصرف‌کننده نفت نیز فشار آورد.

به نظر می‌رسد ایالات متحده با هدف کاهش آسیب‌پذیری خود در زمینه انرژی (به علت ناکافی و کوتاه بودن عمر منابع نفتی داخلی) و افزایش اثرگذاری بر صادرکنندگان

و مصرف‌کنندگان نفت، به عراق حمله کرد. اشغال عراق ابزار مناسبی در اختیار آمریکا قرار می‌دهد تا نقش خود را به عنوان قدرت برتر تثبیت کند و طرح‌هایی چون (طرح خاورمیانه بزرگ) را با تعریف از نقش ویژه ایالات متحده به‌عنوان محور نظام بین‌الملل پیگیری کند.

منابع

۱. امینان، بهادر. «ناتو و روابط آمریکا - اروپا پس از ۱۱ سپتامبر: یکجانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی»، *فصلنامه سیاست دفاعی*، سال چهاردهم، شماره ۵۴، بهار ۱۳۸۵.
۲. آیتی، علیرضا. «آینده عراق: طرح ژئوپلیتیک جدید منطقه‌ای و راهبردهای نوین آمریکا»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال هیجدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۲.
۳. بای، مسعود. «نفت، قدرت، امپراطوری: عراق و برنامه جهانی آمریکا»، *ماهنامه مطالعات راهبردی*، برگرفته از: <http://did.ir>
۴. بزرگمهری، مجید. «سیاست خارجی آمریکا به رهبری نئومحافظه‌کاران»، *اطلاعات سیاسی اقتصادی*، شماره ۲۰۰-۱۹۹، زمستان ۱۳۸۳.
۵. بهروزی‌فر، مرتضی. «بازارهای جهانی شده و چالش‌های فراروی اوپک»، *گامنامه مجلس و پژوهش*، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، شماره ۳۴، تابستان ۱۳۸۱.
۶. پایور، منوچهر. «تهاجم به عراق: علل و پیامدها»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، سال دهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۲.
۷. حاجی‌یوسفی، امیرمحمد. *ایران و خاورمیانه، گفتارهایی در سیاست خارجی ایران*، مرکز بررسی‌های استراتژیک، تهران، ۱۳۸۳.
۸. حایک، مریم. «اوپک و نظم نوین جهانی»، *بررسی‌های اقتصاد انرژی*، سال اول، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۴.
۹. خادم، فاضله. «رویکرد آمریکا به خلیج فارس و سیاست این کشور در منطقه»، *بررسی‌های اقتصاد انرژی*، سال اول، شماره ۲، زمستان ۱۳۸۴.
۱۰. دهشیار، حسین. *سیاست خارجی آمریکا در آسیا*، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر، ۱۳۸۲.

۱۱. *روزنامه ایران*. «قرارداد شرکتهای نفتی در عراق»، ۱۳۸۱، برگرفته از سایت: <http://did.ir>
۱۲. زروندی، مهدی. «ابعاد نظامی جنگ سلطه»، *فصلنامه سیاست دفاعی*، سال دوازدهم، شماره ۴۵، زمستان ۱۳۸۲.
۱۳. زمانی، هادی. «در کانون تندباد (دور تسلسل باطل نفت، خاورمیانه، ایران)» برگرفته از سایت:
(86/2/12) www.hadizamani.com
۱۴. سریع‌القلم، محمود. «مبانی نظری سیاست خارجی دولت بوش»، *فصلنامه مطالعات منطقه‌ای*، زمستان ۱۳۸۱.
۱۵. سوزنجی، حسین. «خزانة عراق بر سر نفت عراق»، ۱۳۸۳، برگرفته از سایت:
http://www.bashgah.net/pages_5097.html
۱۶. سیف‌الله، مراد. «تحلیل جایگاه نفت در تهاجم به عراق»، *فصلنامه سیاست دفاعی*، سال یازدهم، شماره ۴۴، پاییز ۱۳۸۲.
۱۷. طباطبایی، علی. «اهمیت استراتژیک نفت عراق برای آمریکا»، *روزنامه ایران*، ۸۱/۱۲/۱۲.
۱۸. طلوعی، محمود. *جنگ خلیج فارس و آینده خاورمیانه*، انتشارات تهران، ۱۳۷۰.
۱۹. عزت‌الله، عزتی. «تحلیلی بر استراتژی انرژی و جایگاه عراق از دید آمریکا»، *کتاب آمریکا (۲) ویژه سیاستهای امنیتی ایالات متحده در عراق*، تهران مؤسسه فرهنگی مطالعات تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، ۱۳۸۲.
۲۰. قاسمی، علی. «بحران عراق بر سر انرژی»، برگرفته از سایت: (<http://did.ir>) (۸۶/۰۷/۱۲)
۲۱. قهرمانپور، رحمان. «استراتژی آمریکا در خاورمیانه و روند یکجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل»، *کتاب آمریکا (۱) ویژه دکترین امنیت ملی بوش در خاورمیانه*، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات ابرار معاصر، مهر ۱۳۸۲.
۲۲. قهرمانپور، رحمان. «مهمترین روندهای تأثیرگذار بر آینده خاورمیانه»، *فصلنامه راهبرد دفاعی*، سال چهارم، شماره یازدهم، بهار ۱۳۸۵.
۲۳. یزدانی، عنایت‌الله و مرتضی شجاع. «نفت: ابزار قدرت در سده بیست‌ویکم آمریکا و خلیج فارس»، *اطلاعات سیاسی، اقتصادی*، شماره ۲۲۴-۲۲۳، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۵.

24. Duane Chapman, Neha Khanna. "The Persian Gulf, Global Oil Resources, and International Security". *Contemporary Economic Policy*, 2006 .
25. Marcel, Valeria. "Iraq Oil Tomorrow", 2003 from www.cicerofoundation.org.
26. Nye. Joseph, *Understanding International Conflict* .New York :Long Man, 2000 .
27. [http://www.opec.org/library/World% 20 Oil% 20 Outlook/pdf/Section% 20 One 2008 .pdf](http://www.opec.org/library/World%20Oil%20Outlook/pdf/Section%20One2008.pdf)